

او در همین نزدیکی‌هاست

بسم الله الرحمن الرحیم

او در همین نزدیکی هاست

نویسنده:

محمد کاظمی بنچناری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

او در همین نزدیکی هاست

مشخصات کتاب

سرشناسه : کاظمی، محمد، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور : او در همین نزدیکی هاست/ محمد کاظمی بنچناری.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س م.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۱۱-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص.۱۳۵-۱۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع : مهدویت-- انتظار

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴/ک۱۷۳الف۸ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۶۵۴۱۷

ص:۱

اشاره

او در همین نزدیکی هاست

مؤلف: محمد کاظمی بُنچناری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

نوبت چاپ: اول زمستان ۹۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۱۱-۸

شمارگان: دو هزار نسخه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶)/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com

- www.mahdaviat.ir

- info@mahdaviat.ir

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، عباس فریدی (طراح جلد)، رضا فریدی (صفحه آرا) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

کد فایل۰۹۲۹۲

ص:۲

فهرست مطالب

ص:۵

ص:۷

آخرین امام

اشاره

ص:۹

مقام ارزشمند

بارها آزمودش، آزمایش های جدی و انصافاً سخت، حتی ذبح اسماعیلش. .... و حالا موقع دادن مدال بود: تو امام هستی برای مردم، ای ابراهیم!. خوشحال شد، لبخند رضایتی بر لبش نشست؛ آن همه سختی و زحمت، ارزشش را داشت؛ امامت مقام کمی نبود، فکری به ذهنش رسید؛ پرسید: خدایا! بچه هایم هم امام می شوند؟ فرمود: بله، اما ظالمینشان، هرگز.(۱)

۱- سوره بقره/۱۲۴.

گوسفند سرگردان

گوسفند بیچاره، چوپان و گله اش را گم کرد و تمام روز در بیابان سرگردان بود.

شب که شد، چشمش افتاد به یک گله، با خوشحالی پرید داخل گوسفندان. فردا صبح اما، فهمید که اشتباه کرده.

دوباره در بیابان سرگردان و حیران به راه افتاد، باز، گله ای دید، دوید طرفش، اما افسوس! دوباره اشتباهی آمده بود. ..... آخرش هم شد نصیب گرگ بیابان.

***

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم! هر کس از این امت، امام آشکار و عادلی از طرف خداوند نداشته باشد، مثل همین گوسفند، گمراه و متحیّر خواهد بود، و اگر هم با این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده، .... اگر هم دینداری کند و خیلی هم خود را در عبادت به زحمت بیندازد، زحماتش قبول نیست و خداوند کارهایش را دوست ندارد.(۱)

۱- کافی ، ج۱، ص۱۸۳_ ۱۸۴.

مانند قلب

حالا دیگر به بصره رسیده بود. نباید دیر می کرد، به خاطر همین، مستقیم رفت طرف مسجد. درست شنیده بود؛ در مسجد، او را دید که در میان جمع زیادی از مردم نشسته و مشغول پاسخگویی به سئوالات بود. باید به افکار نادرستش، یک پاسخ خوب می داد.

نشست روبرویش. بعد از اجازه، شروع کرد به سئوال کردن. سئوالاتش، استاد را هم به تعجب واداشته بود!. از چشم، بینی، دهان و گوش پرسید، و از کارشان. تا رسید به اینجا که:

- ببخشید، شما قلب هم دارید؟

- بله.

- با آن چه می کنید؟

- هر چه که با این اعضاء (چشم، بینی، زبان و گوش) درک کنم، با قلبم هم تشخیص می دهم.

- مگر این اعضاء تو را از قلب بی نیاز نمی کنند؟

- نه.

- چطور بی نیاز نمی کنند، با اینکه همه سالم و بی عیبند!؟

- پسر جان، وقتی این اعضاء در چیزی که می بینند، یا می بویند، یا می چشند، و یا می شنوند، تردید کنند، در تشخیص آن به قلب مراجعه می کنند، تا شک آنها تبدیل به یقین شود.

خداوند متعال حواس انسان را بدون امام رها نکرده و برای آنها امامی گذاشته، تا اِدراکش را تصحیح کند، و هر وقت شک کرد از قلبش کمک بگیرد، اما چگونه ممکن است این همه انسان را در شک و

· سرگردانی و اختلاف رها کند، و امامی برای آنان معین نکند، تا آنها را از شک و حیرت برهاند؟

حرف حساب جواب ندارد؛ دیگر هیچ پاسخی نداشت تا بگوید، وقتی هم فهمید که این جوان، هشام بن حَکَم(۱) است، خیلی تحویلش گرفت.

***

نشسته بود روبروی امام صادق علیه السلام، و داستان مناظره را مو به مو برای آن حضرت تعریف می کرد. حرف های هشام که تمام شد، امام خندید؛ خوشحال شده بود از کار شاگردش.(۲)

۱- یکی از اصحاب مهم امام صادق علیه السلام .

۲- کافی ، ج۱، ص۱۶۹_ ۱۷۱.

عذاب

چیزی را که شنیده بود باور نمی کرد، یعنی اصلاً دلش نمی خواست باور کند. همین بود که راهی مدینه شد.

به مدینه که رسید مستقیم رفت سراغ پیامبر. با عصبانیت و بی ادبی گفت: ای محمد، به ما دستور دادی که شهادت به یگانگی خداونـد و رسالت تو بـدهیم، قبول کردیم. گفتی پنـج بار نماز بخوانید، قبول کردیم. گفتی حج به جا آورید، قبول کردیم. اما بـاز هم راضـی نشـدی، تا اینکه بازوهای پسـر عمویت را گرفتی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «هر کسـی که من مولای او بودم، علی هم مولای اوست».

بگو ببینم، این سخن خودت است، یا دستور خدا؟

پیامبر فرمودند: به خدا قسم! که دستور خدا بود.

***

راه افتـاد طرف شترش، تـا برگردد، خشم و عصـبانیتش امـا، بیشتر هم شـده بود! بـا خودش می گفت: خـدایا! اگر آنچه محمد (صلی الله علیه و آله) می گوید درست است، از آسمان بر ما سنگ بباران و یا عذابی دردناک بفرست.

هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان به طرفش آمد: از سرش وارد شد و از پشتش خارج شد، و همانجا مرد.(۱)

ص:۱۴

۱- عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ص۱۰۱؛ بحار الانوار، ج۳۷، ص۱۳۶_ ۱۳۷.

آفتاب

امام صادق علیه السلام فرمود: از روزی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید، زمین از حجت ظاهر و مشهور، یا غائب و پوشیدهٔ خدا خالی نمانده و هیچ وقت هم خالی نخواهد ماند، تا قیامت، و اگر غیر از این بود، خداوند پرستش نمی شد.

پرسیدند: چگونه مردم می تواننـد از حجت غائب سود ببرند!؟ امام پاسخ دادند: همان طور که از آفتابی که در پشت ابر است، استفاده می کنند.(۱)

ص:۱۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص۲۰۷.

نا آمده، سخن از اوست.

اشاره

ص:۱۷

از نسل من

یک جوری به پیامبر نگاه می کرد. فرمود: ای یهودی! کاری داری؟

گفت: تو برتری یا موسی بن عمرانِ پیامبر، که خداوند با او صحبت کرد، به او تورات و عصا داد، دریا را برایش شکافت و ابر بر سرش سایه انداخت؟

پیامبر فرمود: خوب نیست آدم از خودش تعریف کند اما، حضرت آدم که توبه کرد، گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد مرا ببخش، خدا هم بخشیدش... ای یهودی! آن مهدی که وقتی ظهور کند، عیسی بن مریم برای یاریش از آسمان فرود می آید و پشت سرش نماز می گذارد، از نسل من است.(۱)

ص:۱۸

۱- امالی، صدوق، ص۲۱۸.

ستارهٔ درخشنده

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سفری مهم رفته بود، سفری به اوج هستی، به معراج.

***

خداونـد از امامان می گفت و از مقام و عظمتشان و از اینکه هر کس ولایت آنان را قبول نکنـد، عبادتی هم اگر داشـته باشـد، فایده ندارد ..... . پیامبر هم با تمام وجودش توجه می کرد، شوق دیدنشان، وجودش را فرا گرفته بود.

ناگهان خداوند فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا دوست داری آنان را ببینی!؟

گفت: بله، ای پروردگارا! فرمود: سـرت را بلنـد کن. سـرش را که بلنـد کرد نورِ علی و فاطمه و یازده امام را دیـد. یکی از آنها ولی، مانند ستاره می درخشید.

پرسید: خداوندا! آنها چه کسانی هستند؟

فرمود: آنـان امامـان هسـتند و این (کهماننـد سـتاره می درخشـد)، قائم است که حلالم را حلال و حرامم را حرام می کنـد، به وسـیلهٔ او از دشـمنانم انتقـام خواهم گرفت. او بـاعث راحتی اولیـاء من است و اوست که دل شـیعیانت را از ظالمـان، منکران و کافران شفا می دهد.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۱، ص۲۵۲_ ۲۵۳.

مشتاقِ مهدی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهشت مشتاق ۴ نفر از اهل من است، خداوند دوستشان دارد، و مرا هم دستور داده به دوست داشتنشان: علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند.(۱)

ص:۲۰

۱- کشف الغمه ، ج۱، ص۵۲.

لوح سبز

وارد شد و نشست. تولد حسین را هم تبریک گفت. چشمش افتاد به یک چیز عجیب! یک لوح سبز رنگ، بسیار زیبا، با نوشته هایی سفید و نورانی، که در دست حضرت فاطمه سلام الله علیها بود!. اولین بار بود که چنین چیزی می دید، هر چه فکر کرد نتوانست بفهمد چیست. گفت: پدر و مادرم به فدایت! این لوح چیست؟

فرمود: این، لوحی است که خداوند متعال آن را به پیامبر هدیه داده و نام پدرم، شوهرم، دو فرزندم و نام جانشینانی که از فرزندان من هستند، در آن است. پدرم آن را به من داده تا به وسیلهٔ آن به من مژده بدهد. حضرت این را گفت و لوح را به جابر(۱) داد.

***

جابر آن را خواند، و مطالب آن را یادداشت کرد. در آن لوح، اسم همهٔ امامان نوشته شده بود؛ از امام علی علیه السلام تا امام مهدی علیه السلام .(۲)

۱- جابر بن عبد اللّه انصاری، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲- الغیبه ، نعمانی، ص۶۲_ ۶۶.

در فکر او

امام حسابی در حال فکر بود و چوبی را به زمین می زد. یکی از اصحاب که به آنجا آمد، تعجب کرد: یا امیر المؤمنین! می بینم در فکرید، و چوب به زمین می زنید، آیا به این زمین رغبتی دارید؟!

امام فرمود: به خدا سوگند، نه به زمین و نه به دنیا، حتی یک روز هم هیچ علاقه ای نداشته ام، ولی دربارهٔ فرزندی که در پشت یازدهمی من است فکر می کردم. او مهدی است که زمین را پر از عدالت می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. در آن زمان، حیرت و غیبتی است که عده ای گمراه، و گروهی هدایت می شوند.(۱)

۱- اثبات الوصیه ، ص ۲۷۰.

پرچم عجیب

جنگ صفین آغاز شده بود. کار خیلی سخت پیش می رفت.

بعضی ها گفتند: زمانی که پرچمِ رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ جمل به اهتزاز درآمد، خیلی زود به پیروزی رسیدیم، اگر در این جنگ هم از آن استفاده کنیم، پیروزیمان حتمی است.

آمدند خدمت امیر المومنین. اما امام، پاسخش منفی بود.

فکری به ذهن شان رسید؛ امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عمار را واسطه کردند.

***

کمی که صحبت کردند، امیر المومنین علیه السلام با مهربانی به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم؛ برای این مردم مدتی مقرر شده که باید به آن برسند، و این پرچم را هم بعد از من، فقط قائم باز خواهد کرد.(۱)

ص:۲۳

۱- الغیبه ، نعمانی، ص۳۰۷.

آزاد از بیعت

امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده بود. عده ای نادان اما، امام را به خاطر این کار سرزنش می کردند.

فرمود: وای بر شما! آنچه من می دانم شما نمی دانید. صلح من با معاویه، از آنچه آفتاب بر آن می تابد و غروب می کند، برای شیعیانم بهتر است … .

و فرمود: مگر نمی دانید که هر یک از ما امامان، بیعت با سلطان زمانش را به گردن می گیرد، جز قائم ما، که عیسی روح اللَّه پشت سر او نماز می گذارد، و خداوند ولادت او را از مردم مخفی می کند، و خود او نیز از دیده ها پنهان خواهد شد، تا در هنگام ظهور، بیعت هیچ کس بر عهده اش نباشد.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص۳۱۶.

به وسیله این

امام حسین علیه السلام که شهید شد، ناله و ضجهٔ ملائکه بلند شد. گفتند: خدایا! با حسین، برگزیدهٔ تو و پسر پیامبرت چه کردند!!

خداوند اما، سایهٔ قائم علیه السلام را به آنان نشان داد: «به وسیلهٔ این، از ستم کنندگان به حسین انتقام می گیرم.»(۱)

ص:۲۵

۱- امالی طوسی ، ص۴۱۸.

بهشت یا دوزخ

امام باقر علیه السلام حرف مهمی می خواست بگوید، به خاطر همین هم صبر کرد تا مجلس خلوت شود، سپس فرمود: ای ابوحمزه![1] یکی از چیزهایی که حتماً اتفاق می افتد، قیام قائم ماست. هر کس، در آنچه می گویم شک کند، کافر از دنیا می رود.

و فرمود: هر کس در آن زمان باشد و از او اطاعت نکند، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) هم اطاعت نکرده، و بهشت بر او حرام است، و جایگاهش، آتش.[2]

۱- یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام .

۲- الغیبه نعمانی ، ص۸۶.

نذر

سئوال مهمی داشت. نمی دانم چرا، ولی امام باقر علیه السلام پاسخش را نمی داد. ۳۰ روز در مدینه ماند.

***

یک روز امام او را دید و فرمود: حَکَم! تو هنوز اینجایی؟! حکم گفت: من که به شما گفته بودم چرا به مدینه آمده ام. امام فرمود: فردا صبح زود، به منزل ما بیا.

فردا به منزل امام رفت. امام فرمود: سئوال خود را بپرس. حکم دوباره گفت: کنار کعبه با خود نذر کردم اگر تو را ببینم از مدینه خارج نمی شوم مگر آنکه بفهمم که تو قائم آل محمد هستی یا نه!؟ اگر هستی، همراهت شوم، اگر هم نیستی، بروم.

امام فرمود: همهٔ ما قائم به امر خداوند هستیم.

گفت: آیا مهدی، تو هستی؟ امام فرمود: همهٔ ما به امر خداوند هدایت می کنیم.

گفت: صاحب شمشیر، شما هستید؟ امام فرمودند: همهٔ ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم.

گفت: آیا تو دشمنان خداوند را می کشی، اولیای خداوند با تو عزت می یابند و دین خداوند با تو قدرت می یابد؟

امام فرمود: چگونه من باشم!؟ من که سنّم به ۴۵ سال رسیده!. صاحب این امر، هم سنّش از من خیلی کمتر است، و هم هیکلش از من کوچک تر.(۱)

ص:۲۷

۱- کافی ، ج۱، ص۵۳۶.

یک قرن انتظار

خیلی با زحمت راه می رفت، آنهم با کمک عصایش. سنّش خیلی زیاد بود و کمرش خمیده.

خدمت امام صادق علیه السلام رسید. دست امام را بوسید، و شروع کرد به گریه!. امام تعجب کرد: چرا گریه می کنی؟

گفت: قربانت شوم، صد سال است که انتظار قائم شما را می کشم؛ دائم می گویم: در این ماه و در این ماه، در این سال و در این سال. عمرم خیلی زیاد شده، استخوان هایم کوبیده شده، و مرگم نزدیک است. وضعیت شما را هم آنطور که دوست دارم، نمی بینم؛ شما را می کشند و دور از وطن هستید، اما دشمنانتان، انگار دارند پرواز می کنند، چرا گریه نکنم.

حرف های پیرمرد امام را هم منقلب کرد، چشم های امام هم پر از اشک شده بود. فرمود: اگر زنده ماندی و قائم ما را دیدی، مقام بالایی خواهی داشت. اگر هم از دنیا بروی و او را نبینی، در روز قیامت با ما خواهی بود.

***

حرف های امام، آرامش عجیبی به پیرمرد داد؛ گفت: پس، دیگر غصه نمی خورم.(1)

ص:۲۸

۱- ارشاد القلوب الی الصواب ، ج۲، ص۴۰۵_ ۴۰۶.

خیلی صمیمی

نمی دانم قصدش چه بود اما، خیلی مطمئن حرف می زد: اصحاب ما در کوفه خیلی زیادند، و همه هم گوش به فرمان شما.

امام باقر علیه السلام خواست بفهماند اشتباهش را. فرمود: آیا با هم آن قدر صمیمی و دوست هستند که یکی شان برود سراغ جیب دوستش و هر چه نیاز دارد، بردارد؟

تعجب کرد از سئوال امام. گفت: نه.

فرمود: این ها که به مال شان این طوری اند، نسبت به خون هایشان بخیل ترند. امام ادامه داد: .... قائم که ظهور کند، دوستی ها خالص می شود. در آن زمان، اگر کسی پولی لازم داشت، از جیب دوستش بر می دارد، و او هم مانعش نمی شود.(1)

۱- الاختصاص ، ص۲۴.

مژدهٔ بزرگ

رفته بود خدمت امام صادق علیه السلام . صحبت های امام رسیده بود به حضرت مهدی علیه السلام و منتظرانش. ناگهان صحبت امام قطع شد. تعجب کرد. .... یک غریبه آمده بود آنجا؛ مردی از دوستان بنی امیه.

شوق زیادی داشت برای شنیدن ادامهٔ آن حرف ها. یازده بار دیگر هم رفت، اما جور نشد. تا اینکه بالاخره امام بقیهٔ آن حرف ها را برایش گفت: «ای ابراهیم! او کسی است که پس از سختی شدید، بلای طولانی و ترس، ظاهر شده و غم و سختی را از شیعیانش برطرف می سازد. خوش به حال کسی که در آن زمان باشد ..... ».

***

هیچ وقت این قدر خوشحال نبود؛ واقعاً مژدهٔ بزرگی بود.(۱)

ص:۳۰

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص: ۳۳۴ _ ۳۳۵.

مدعیان دروغین

شروع کرد به صحبت: این پسر من، همان مهدی موعود است، .... عده ای که آنجا بودند با پسرش بیعت کردند.

از امام صادق علیه السلام هم بیعت خواستند. بیعت نکرد و فرمود: او مهدی موعود نیست، خلیفه هم نمی شود، بلکه، کشته می شود.

***

خیال می کردند امام حسودی می کند. بعدها که آن جوان کشته شد، فهمیدند امام درست می گفته.(۱)

۱- الإرشاد ، ج۲، ص ۱۹۰ _ ۱۹۳.

شاخه طوبی

امـام صادق علیه السـلام فرمود: «طوبی، برای کسـی است که در غیبت قائم ما به امر ما تمسّک جویـد و قلبش پس از هـدایت، منحرف نشود».

پرسید: فدای شما شوم، طوبی چیست؟

امام فرمود: درختی در بهشت، که ریشهٔ آن در خانهٔ علیّ بن أبی طالب علیه السلام است. هیچ مؤمنی نیست جز آنکه شاخه ای از شاخه های آن درخت در خانهٔ اوست، و این همان است که خداوند متعال در قرآن فرموده: «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ».(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص۳۵۸ .

خدمت گزار مهدی

پرسیدند: قائم آیا، متولد شده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: نه! اما اگر من او را می دیدم، خدمتگزار او می شدم، تمام عمرم را.(۱)

ص:۳۳

۱- الغیبه نعمانی ، ص۲۴۵.

روزه، تا ظهور

قسم خورده بود تـا قائم آل محمّـد قیام نکنـد، هرگز در روز غـذا نخورد. این را به امام صادق علیه السـلام که گفت، حضـرت فرمود: حالا که در روز غذا نمی خوری، روزه بگیر، البته بجز در روزهایی مانند عید فطر و قربان.

***

امـام جریـان مهمی را هم برایش تعریـف کرد: حسـین علیه السـلام که شـهید شـد، آسـمان هـا و زمین و هر که در آنهـا بود و فرشـتگان، ناله کردنـد و گفتنـد: خـدایا! آیا اجازه می دهی این مردم را نابود کنیم تا از نو، مردم دیگری بر روی زمین بیاینـد؟ اینها حرام تو را حلال کردند و برگزیدهٔ تو را کشتند.

خداونـد اما، وحی فرسـتاد که: ای فرشـتگان من! و ای آسـمان و زمین من! آرام بگیرید. سـپس پرده ای از پرده ها را برداشت. پشت آن پرده پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بود، با دوازده وصـیّش. یکی از آنها را به فرشـتگان نشان دادند که: به وسـیلهٔ این، انتقام حسین را می گیرم؛ سه بار.(1)

۱- کافی ، ج ۱، ص ۵۳۴.

صاحب الامر

آمده بود خدمت امام صادق علیه السلام . سئوالاتی داشت.

صاحب الامر شما هستید؟ فرمود: نه.

فرزند شماست؟ فرمود: نه.

فرزند فرزند شماست؟ فرمود: نه.

پس، او کیست؟ فرمود: او کسی است که زمین را پر از عدالت می کند، آن چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.(۱)

۱- کافی ، ج۱، ص۳۴۱.

شعر ظهور

از امام رضا علیه السلام اجازه گرفت تا شعرش را بخواند.

• ..... خروج امامی که حتماً ظهور می کند و به نام خدا و برکت های فراوان قیام می نماید.

• و میان ما، هر حقی را از باطل جدا می کند و پاداش نیکویی و کیفر بدی را می دهد.

***

شعرش آن قدر جالب بود که امام به گریه افتاد، بعد سرش را بلند کرد و فرمود: این دو بیت آخر را روح الامین به زبان تو انداخته. آیا می دانی این امام کیست؟ دِعبل(۱) گفت: نه، نمی شناسمش. فقط شنیده ام یک امام از شما ظهور می کند و زمین را ـ که از ظلم و ستم پر شده باشد ـ پر از عدالت می کند.

امام فرمود: ای دِعبِل! امام بعد از من، محمد است و پس از محمد، فرزندش علی، و بعد از او، پسرش حسن، و پس از او، پسرش حجت قائم، که در غیبتش، منتظر او هستند و در ظهورش اطاعت می شود، اگر از دنیا فقط یک روز هم مانده باشد، خداوند همان روز را آن قدر طولانی می کند تا او ظهور کند، و زمین را پر از عدالت کند، چنانچه پر از ستم شده باشد ..... (۲).

۱- دعبل بن علی خزائی، از شعرای معروف شیعی در آن زمان.

۲- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

گمراه کننده

جعفر(۱) که متولد شده بود، همه اهل خانه خوشحال بودند؛ امام هادی علیه السلام ولی، نه.

پرسید: آقا! شما چرا خوشحال نیستید!؟ شما که پدرش هستید!؟

فرمود: بعدا برایت روشن خواهد شد؛ او به زودی، تعداد زیادی از مردم را گمراه می کند.(۲)

۱- جعفر کذاب، فرزند امام هادی علیه السلام .

۲- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص ۳۲۱.

گل نرگس شکفت

اشاره

ص:۳۹

مادر آفتاب

در ظاهر، اسیر بود و کنیز، اما نوهٔ قیصر روم بود، و از نسل شمعون، وصی عیسی علیه السلام . ..... یکی گفت: این کنیز را به من بفروش به ۳۰۰ دینار؛ عفت و نجابتش توجهم را جلب کرده. کنیز گفت: اگر مال و قدرت تو به اندازهٔ حضرت سلیمان هم باشد، نمی خواهمت، پولت را تلف نکن.

حالا وقتش بود، نامهٔ امام هادی علیه السلام را آماده کرد و رفت جلو. گفت: نامه ای دارم از بزرگی و به خط رومی؛ بگذار، این کنیز خودش بخواند و فکر کند، اگر رضایت داد، من وکالت دارم او را بخرم. نگاه کنیز که به نامه افتاد، گریه اش گرفت، مدت ها انتظار آن را کشیده بود. گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش، و گرنه خودم را هلاک می کنم.

***

خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. خادم رفت و پیام امام هادی علیه السلام را رساند. حکیمه که آمد، امام فرمود: «خواهر جان! این دختر، همان است که گفته بودم.» حکیمه خوشحال شد و نرگس را در آغوش گرفت.

امام فرمود: ای دختر رسول خدا، او را به خانهٔ خود ببر و واجبات دینی و اعمال مستحب را به او بیاموز، که او همسر فرزندم حسن، و مادر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.(۱)

۱- الغیبه طوسی ، ص۲۰۸_ ۲۱۴.

تولد

ای عمّه! امشب افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و خداوند متعال، حجّت خود را ظاهر می سازد. پرسید: مادرش کیست؟ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نرجس. حکیمه تعجب کرد: فدای شما شوم، هیچ اثری از بارداری در او نیست! امام پاسخ دادند: همین است که به تو می گویم، مطمئن باش.

کارهایش را کرد و خوابید، شب بیدار شد و نماز خواند، نرجس هم بیدار شد و نماز شبش را خواند و دوباره خوابید، اما، هنوز خبری نشده بود؛ هیچ خبری.

***

آمد در حیاط تا ببیند کی وقت نماز صبح می شود، شکی به دلش افتاد: نکند امشب ... ، ناگهان، صدای امام عسکری علیه السلام بلند شد: ای عمّه! عجله نکن، آن اتفاق نزدیک شده. نشست و مشغول خواندن قرآن شد. نرجس هم دیگر بیدار شده بود، رفت کنارش و پرسید: نرجس جان! آیا چیزی احساس می کنی؟ گفت: آری. حکیمه به نرجس سفارش کرد، قرص و محکم باش که وقتش رسیده. ناگاه ضعف و سستی، هر دو را گرفت، نفهمیدند چه شد!

***

حکیمه با صدای نوزاد به خود آمد. جامه از روی او برداشت. ناگهان دید که نوزاد در سجده است. در آغوشش گرفت. پاک و پاکیزه بود.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۲۴ _ ۴۲۵.

طفل چهل روزه

حکیمه چهل روز بعد از تولد مهدی به منزل امام حسن عسکری علیه السلام رفت. چیزی را که دیده بود، باور نمی کرد؛ مهدی داشت جلوی پدرش راه می رفت!

عرض کرد: آقا! انگار این بچه، دو ساله است!

تبسمی کرد و فرمود: فرزندان انبیاء و اولیاء که دارای مقام امامت و خلافت هستند، رشدشان با دیگران فرق دارد. کودکان یک ماهۀ ما، مانند بچۀ یک ساله دیگرانند. کودکان ما، در شکم مادر حرف می زنند، قرآن می خوانند و خدا را پرستش می کنند. در ایام شیرخوارگی هم فرشتگان به پرستاری آنها مشغولند، و هر صبح و شام برای اطاعت فرمان آنان فرود می آیند. (۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص ۴۲۹.

خجسته طالع

در قم منجمی یهودی بود، تبحر زیادی هم در حساب نجوم داشت.

احمد بن اسحاق(۱) او را طلبید و گفت: مولودی در فلان وقت متولد شده، طالعش را بگیر.

مقداری که محاسبه کرد، نگاهی معنا دار به احمد بن اسحاق کرد و گفت: حساب نجومی دلالت ندارد که این مولود، بچهٔ تو باشد. این شخص، یا پیامبر و یا وصی پیامبر است. شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه و دشت جهان را مالك می شود، تا جایی که تمام مردم روی زمین به دین و ولایت او معتقد می شوند.(۲)

۱- از شخصیت های مهم شیعه در آن زمان که رابط بین مردم قم و اهل بیت علیهم السلام هم بوده است.

۲- فرج المهموم ، ص ۳۷.

لبخند پدر

رفته بود خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام تا سئوالاتش را بپرسد. سلام کرد و نشست. منتظر نشسته بود تا امام بیاید، که بادی وزید و پردهٔ دری را که نزدیکش بود، کنار زد. پسری ۴ ساله پشت پرده بود، صدا زد: ای کامل بن ابراهیم!. لرزه بر اندامش افتاد؛ پسر بچه از کجا میشناختش؟ گویا الهام شد که بگوید: بله ای آقای من.

***

پسر بچه، هم سئوال هایش را می گفت، هم پاسخ آن ها را. عجیب بود؛ یک بچه، از کجا این همه می دانست؟ پرده به حال اول بر گشت. امام حسن عسکری که آمد، لبخندی هم بر لب داشت، فرمود: دیگر چرا نشسته ای، مگر امام بعد از من پاسخت را نداد!؟(۱)

۱- الغیبه طوسی، ص۲۴۶ _ ۲۴۷.

امام بعد از من

بیشتر از ۴۰ نفر از شیعیان، رفته بودند خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام، برای کار مهمی.

عثمان بن سعید عَمری(۱) شروع کرد به صحبت: ای فرزند رسول خدا! می خواهیم چیزی را از شما بپرسیم، البته خود شما هم می دانید که سئوال ما چیست. حضرت فرمود: بنشین! امام بلند شد تا از اتاق خارج شود، فرمود: هیچ کس بیرون نرود.

***

چند دقیقه که گذشت، امام عسکری علیه السلام آمد و عثمان بن سعید را صدا زد. عثمان ایستاد، حضرت فرمود: بگویم برای چه به اینجا آمده اید؟ همه گفتند: بفرمائید ای فرزند رسول خدا! فرمود: آمده اید امامِ بعد از من را بشناسید.

تعجب کردند؛ هیچ کس، چیزی نگفته بود! عرض کردند: آری ای فرزند رسول خدا!

ناگهان پسری آمد که زیبایی و عظمتش مانند ماه بود، و از هر کس به امام علیه السلام شبیه تر.

حضرت فرمود: بعد از من، این، امام شما و جانشین من است، از او پیروی کنید و پراکنده نشوید، که دینتان نابود می شود.(۲)

۱-

۲- الغیبه طوسی ، ص۳۵۷.

مشکل با برکت

حاکم، قصد کشتنش را داشت، هیچ راهی جز فرار برایش باقی نمانده بود. با خانواده اش خداحافظی کرد. بعدش هم آمد خانهٔ امام عسکری علیه السلام برای وداع. وارد خانه که شد چیزی دید که خیلی تعجب کرد؛ پسر بچه ای بسیار نورانی مانند ماه شب چهارده کنار امام نشسته بود، خیلی تعجب کرد؛ این پسر دیگر کیست؟ فراموش کرد برای چه آمده. پسر بچه رو کرد به او و گفت: ای ابراهیم! فرار نکن، خداوند شرّ حاکم را از تو دور می کند. تعجبش زیادتر شد؛ ای فرزند رسول خدا! این بچه کیست که از درون من هم با خبر است؟ امام پاسخ داد: پسر من و جانشین بعد از من است.

***

خیالش راحت شده بود، انگار به او زندگی دوباره ای بخشیده بودند. خیلی هم خوشحال شد که امام مهدی علیه السلام را دیده است. بعداً هم هیچ مشکلی برایش پیش نیامد.(۱)

ص:۴۶

۱- معجم أحادیث الإمام المهدی (ع)، ج۴، ص۲۳۸.

وداع با پدر

آخرین دقایق زندگی امام حسن عسکری علیه السلام بود. رو کرد به خادم و فرمود: به درون اتاق برو، کودکی در حال سجده می بینی، او را نزد من بیاور.

***

چشم امام به مهدی که افتاد گریه کرد و فرمود: ای آقای خاندانم! این دارو را به من بده، که به زودی به سوی خداوند می روم. مهدی دارو را به پدر نوشانید.

امام فرمود: مرا برای نماز آماده کنید. مهدی وسایل وضورا آماده کرد. امام وضو گرفت، بعدش رو کرد به مهدی و فرمود: ای فرزند! به تو مژده می دهم که توئی صاحب الزمان و مهدی و حجت خدا در روی زمین. و توئی فرزند من و جانشین من. و تو ..... از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آخرین نفر از امامان پاک هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت تو را داده و نام و کنیهٔ تو را تعیین کرده.

***

امام این ها را فرمود و طولی نکشید که از دنیا رفت. (۱)

ص:۴۷

۱- الغیبه ، طوسی، ص ۲۷۲ _ ۲۷۳.

حضورش را نشناختند قدر، غایب شد. (غیبت صغری)

اشاره

ص:۴۹

خوش خیال

منتظر ایستاده بود و در رؤیاهایش سیر می کرد. شخصی آمد و گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده، برخیز و بر وی نماز بخوان!

رفت تا نماز را بخواند، جلو ایستاد، می خواست تکبیر را بگوید که امام آمد، لباس جعفر(۱) را گرفت و گفت: ای عمو! عقب برو که من به نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم.

جعفر عقب رفت؛ رنگش اما، زرد شده بود.(۲)

ص:۵۰

۱- جعفر کذاب، برادر امام حسن عسکری علیه السلام

۲- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص۴۷۵.

غارت

مأموران خلیفه به خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام ریختند و مشغول غارت خانه شدند. جعفر کذاب هم همراهشان بود. امام، شش ساله بود، آمد و از در بیرون رفت، مأموران اما، مثل اینکه کور شده بودند، اصلاً او را ندیدند.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص ۴۷۳.

علم غیب

از قم آمـده بودند، فهمیدند امام عسـکری علیه السـلام از دنیا رفته. بعضـی ها اما، جعفر کذاب را جانشـین آن حضـرت معرفی کردند. پرسـیدند: کجا می شود او را دید؟ گفتند: امروز برای تفریح بیرون رفته، به همراه چند خواننده و .... . ناراحت شدند، خیلی هم تعجب کردند؛ امام که این طوری نمی شود!.

خواستند برگردند به شهرشان، اما، آخرش قرار گذاشتند صبر کنند تا جعفر بیاید، و امتحانش کنند.

***

به جعفر گفتنـد: همراه ما نامه ها و اموالی است، نامه ها از کیست؟ اموال چقدر است؟ لباس هایش را تکاند، با ناراحتی گفت: آیا از ما علم غیب می خواهید؟

***

خادمی از خانه ای بیرون آمد و گفت: نامه های فلانی و فلانی همراه شـماست، هزار دینار هم آورده اید که نقش ده دینار آن پاک شده.

خیالشان راحت شد، نامه ها و اموال را به او دادند و گفتند: همان کسی که تو را برای گرفتن اینها فرستاده، امام است.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص۴۷۶.

جانشین واقعی

دیگر مطمئن شـده بودنـد که جعفر کـذاب جانشـین امام حسن عسـکری علیه السـلام نیست. از سامرا آمدنـد بیرون. صدائی به گوشـشان خورد؛ کسـی صـدایشان می کرد به اسم! گویـا می شـناختشان!. می گفت: ای فلاـن پسـر فلان! ای فلان پسـر فلان! مولای خود را اجابت کنید. تعجب کردند: آیا تو مولای مایی!؟ گفت: پناه بر خدا، من غلام مولای شما هستم، برویم نزد او.

***

امام را ملاقات کردنـد. به آنان گفت که چه اموالی همراهشان دارنـد، دقیق و درست. سـئوالاتشان را هم پرسـیدند. حالا دیگر خیالشان راحت شده بود؛ هم جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را شناخته بودند، هم اموال مردم را به امام رسانده بودند.

عجیب بود؛ امـام در وقت خـداحافظی به یکی از افراد، مقـداری حنوط و کفن داد و فرمود: خداونـد تو را در مصـیبت خودت اجر دهد!. آن شخص در مسیر بازگشت از دنیا رفت.(۱)

ص:۵۳

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص، ۴۷۸.

آن سه نفر

دستور داد شما سه نفر، به سامرا بروید و به فلان خانه. داخل خانه شوید، و هر کس را که آنجاست بکشید، سرش را هم بیاورید. .... خانه را پیدا کردند، خادمی دمِ در نشسته بود. پرسیدند: خانهٔ کیست و چه کسی آنجاست؟ گفت: صاحبش! اصلاً تحویلشان نگرفت، هیچ هم نترسید. داخلِ خانه که شدند، پرده ای دیدند، بزرگ و زیبا. کنارش زدند، عجیب بود؛ خانه ای بزرگ دیدند و چیزی مانند دریا. حصیری هم روی آب انداخته شده بود و شخصی بسیار زیبا، داشت روی آن نماز می خواند. نگاهشان هم نکرد. دوتایشان خواستند بروند دستور را اجرا کنند، اما نزدیک بود، غرق شوند. سومی هم مبهوت بود؛ گفت: مرا ببخشید. به خدا قسم نمی دانستم شما کیستید، و مرا برای کشتن چه کسی فرستاده اند؟ توبه می کنم. ولی امام همچنان مشغول نماز بود و توجه نمی کرد.

***

برگشتند پیش خلیفه.(۱) منتظرشان بود. جریان را که تعریف کردند، گفت: از این به بعد، امیدی به نابودی او ندارم. قسم هم خورد که اگر این موضوع را به کسی بگویند، گردنشان را خواهد زد.(۲)

ص:۵۴

۱- معتضد بالله، یکی از خلفای دوران غیبت صغری که از سال ۲۷۹ الی ۲۸۹هجری قمری حکومت کرد.

۲- الغیبه طوسی ، ص ۲۴۸ _ ۲۵۰.

یک لشکر

یک لشکر آمده بود تا امام را بگیرند. داخل خانه که شدند، صدای قرائت قرآن از سرداب می آمد. درِ سرداب را محاصره کردند. امام اما، از سرداب بیرون آمد و رفت. ناپدید که شد، فرمانده دستور حمله را صادر کرد. گفتند: مگر آنکه از کنار تو گذشت، همان نبود، گفت: من اصلاً او را ندیدم، چرا گذاشتید برود؟ گفتند: وقتی دیدیم تو او را می بینی و چیزی نمی گوئی، ما هم کاری نکردیم!.(۱)

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص۹۴۲ _ ۹۴۳.

حق الناس

مالی برای امام فرستاده بود،(۱) امام ولی، آن را پس فرستاد. فرموده بود: چهارصد درهم حق عمو زادگانت در این مال است، باید آن را جدا کنی!

***

خیلی تعجب کرد، خوب که حساب کرد، دید درست است؛ مزرعه ای داشته، که در ابتدا متعلّق به عموزادگانش بوده، او مقداری از مزرعه را به آنها واگذار کرده، ولی بقیه را نه. سهم آنان از این مال هم چهار صد درهم می شده. سهمشان را که جدا کرد، بقیه اش را دوباره برای امام فرستاد، امام این دفعه قبول کرد.(۲)

ص:۵۶

۱- در دوران غیبت صغری.

۲- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص۴۸۶.

نامه نانوشته

اصلاً اثری از نوشته نبود؛ فقط انگشتش را مقداری روی کاغذ حرکت داد. همراه نامه، مالی هم به نامه رسان داد و گفت: این پول را ببر، هر کس داستان آن را به تو گفت و پاسخ نامه را هم داد، مال را به او بده.

***

به محلهٔ عسکر که رسید، سراغ جعفر را گرفت. شرط تحویل اموال را به او گفت. فایده نداشت؛ جعفر نتوانست چیزی بگوید.

***

نامه ای از طرف امام برایش آوردند، که در آن نوشته بود: این مال، در خانه ای روی یک صندوق بوده، دزدان به آن خانه آمده اند و هر چه داخل صندوق بوده را برده اند، ولی این مال سالم مانده است.

امام، راز نوشته را هم گفته بود: وقتی انگشتت را روی کاغذ می چرخاندی، التماس دعا داشتی.(۱)

ص:۵۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

مُرجئه

پارچه فروش مؤمنی در قم بود، شریکش اما، از فرقهٔ مرجئه(۱) بود. آنها صاحب پارچه گران قیمتی شدند.

پارچه فروش مؤمن گفت: این پارچه برای مولای من بافته شده است. شریکش گفت: من مولای تو را نمی شناسم، اما هر کاری دوست داری، با این پارچه بکن.

***

پارچه به دست امام زمان علیه السلام که رسید، آن را دو قسمت کرد، نصفش را برداشت و نصف دیگر را برگرداند و فرمود: ما نیازی به مال مرجئه نداریم. (۲)

۱- از فرقه های اسلامی، که در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمدند. آنان گروهی از خوارجند که اعتقادات خاصی داشتند. مثلاً معتقد بودند که هر کس احکام قرآن و سنت رسول صلی الله علیه و آله را بر پا دارد، می تواند امام باشد. همچنین مرتکب گناه کبیره را جاودانه در آتش نمی دانستند و کارش را به خدا واگذار می کردند، از این رو این مکتب، برای امویان که از ارتکاب معاصی بزرگ اجتناب نداشتند، پناهگاه خوبی بود، و از آنان پشتیبانی می کردند.(معارف و معاریف ، ج۹، ص ۲۶۸.)

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص ۵۱۰.

احمد و جعفر

خداونـد فرزنـدی به او داده بود. نامه ای به امام زمان علیه السـلام نوشت؛ اجازه خواست روز هفتم او را شسـتشو دهـد. پاسـخ آمد که: این کار را نکن!.

بچه، در روز هفتم یا هشتم از دنیا رفت.

***

نامهٔ دیگری نوشت و مرگ بچه را اطلاع داد.

امام در جواب فرموده بودند: خداوند، فرزندان دیگری به تو روزی می کند؛ پسر اول را احمد، و بعد از او را، جعفر نام بگذار.

بعدها، همان طور هم شد.(۱)

۱- کشف الغمه ، ج۲، ص۴۵۵.

کفنی برای تبرک

نامه ای به حضور امام زمان علیه السلام نوشت؛ کفنی برای تبرک خواسته بود.

پاسخ آمد که: تو در فلان سال به آن احتیاج پیدا خواهی کرد.

***

دقیقاً در همان سال از دنیا رفت.

امام هم برایش کفن فرستاد، درست یک ماه قبل از مرگش.(۱)

ص:۶۰

۱- الغیبه طوسی ، ص۲۹۷.

فرزند پر برکت

از امام زمان علیه السلام خواسته بود دعا کند تا خداوند، فرزند پسری به او عطا کند.

امام علیه السلام هم دعا می کنند و بعدش می فرمایند: به زودی، فرزند مبارکی برایش متولّد خواهد شد که خداوند به وسیلهٔ او نفع می رساند.

***

دعای امام به اجابت رسید؛ شیخ صدوق از علمای بزرگ شیعه است که خدمات بسیاری به اسلام کرده.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۲.

کمتر از ۲۰ سال

هنوز بیست سالش نشده بود که تدریس را شروع کرد.

***

گاهی اوقات، استادش هم به جلسهٔ درسش می آمد، وقتی تسلط شیخ صدوق به مسائل علمی را که می دید، خیلی تعجب می کرد، مخصوصاً با آن سنّ کمش.

خودش اما، جواب خودش را می داد: اصلاً هم عجیب نیست! تو با دعای امام زمان علیه السلام متولدشده ای.(۱)

۱- الغیبه طوسی ، ص ۳۲۰.

کنار کعبه

از محمد بن عثمان، دومین نائب امام زمان علیه السلام پرسیدند: آیا صاحب الامر را دیده ای؟

گفت: بله. آخرین باری هم که آن حضرت را دیـدم کنار خانـهٔ خـدا بود و می فرمود: " اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِی مَا وَعَدْتَنِی "؛ خداونـدا آنچه را به من وعده کردی، عملی کن.(۱)

ص:۶۳

۱- من لایحضره الفقیه ، ج۲، ص ۵۲۰.

کربلا

لال بود، از همان اول تولد.

چهارده سالش که شد، فکری به ذهن پدرش رسید؛ اگر امام دعایش کند امیدی هست.

رفتند پیش حسین بن روح.(۱) گفتند: از امام بخواهید تا دعایش کند. .... گفت: از امام دستور رسیده بروید کربلا.

***

با پدر و عمویش به کربلا رفتند.

مشغول زیارت بودند که پدر و عمو صدایش زدند. پاسخش، زیبا بود و بلند. از خوشحالی نمی دانستند چکار کنند.(۲)

۱- سومین نائب خاص امام زمان علیه السلام .

۲- الغیبه ، طوسی، ص ۳۰۹ _ ۳۱۰.

دیدار

برای دیـدن امام زحمت ها کشـید و پول زیادی هم خرج کرد. همین هـدف بود که آوردش پیش محمـد بن عثمان.(۱) مدتی نزدش به خدمت گزاری مشغول شد تا اینکه یک روز حرف دلش را زد: راستش، می خواهم امام را ببینم.

محمد بن عثمان گفت: نمی شود. حرفش را تکرار کرد، با اصرار و التماس زیاد. گفت: فردا صبح بیا.

***

فردا صبح بـا شوق و ذوق فراوان به آنجـا رفت، جوانی را دیـد بسـیار زیبـا و خوشـبو!. امام زمان علیه السـلام بود. سؤالاتش را پرسید و جوابش را گرفت.

امام رفت که داخل خانه شود، محمد بن عثمان گفت: اگر می خواهی چیزی بپرسی، بپرس که دیگر او را نمی بینی. خواسـت چند سئوال دیگر هم بپرسد، امام ولی، فقط دو جمله فرمود و رفت:

« کسی که نماز عشا را آنقدر به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان کاملاً پیدا شوند ملعون است، ملعون است»

و «کسی که نماز صبح را آنقدر به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شوند ملعون است، ملعون است».(۲)

۱- دومین نائب امام زمان علیه السلام .

۲- الغیبه طوسی ، ص۲۷۱.

راز آن کیسه

چیزهایی را که مردم داده بودند، رساند به امام.

به شهرش که برگشت، همان ها آمدند تا از رسیدن اموالشان به دست امام مطمئن شوند.

مقداری گزارش داد. بعد هم شروع کرد به خواندن نامهٔ امام برای مردم:

«بسم الله الرحمن الرحیم .... و کیسهٔ ذَرّاع هم به دست ما رسید».

وسط جمعیت ناگهان، یکی نقش زمین شد!. جمع شدند دورش.

***

به هوش که آمد، سر به سجدهٔ شکر گذاشت، بعدش هم گفت: ..... حالا فهمیدم که ممکن نیست زمین از وجود حجت خدا خالی بماند. به خدا قسم! آن کیسه را ذَرَّاع به من داده بود، و هیچ کس هم این را نمی دانست، بجز خداوند!.(۱)

۱- دلائل الامامه ، طبری، ص ۵۲۳.

زیارت

اشتیاق زیادی برای دیدن امام زمان علیه السلام داشت. موضوع را با محمد بن عثمان(۱) در میان گذاشت.

محمد بن عثمان برایش دعا کرد، و گفت: دنبال دیدن امام نباش، چون زمان غیبت (غیبت صغری) است. این، تصمیم خداوند است و بهتر است تسلیم آن باشی .... اما می توانی با خواندن زیارت، با امام ارتباط داشته باشی.(۲)

ص:۶۷

۱- یکی از نواب اربعه.

۲- المزار ، مشهدی، ص ۵۸۵. در مفاتیح الجنان تعدادی از این زیارت نامه ها آمده است.

به درازا کشید این غیبت، وای از دل آدینه ها (غیبت کبری)

اشاره

ص:۶۹

آفتاب پشت ابر

پرسید: شیعه آیا، از وجود حضرت مهدی علیه السلام در مدت غیبتش، بهره مند می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: آری، قسم به خداوند! که آن ها از وجودش سود می برند و از نور ولایتش در طول غیبتش روشنایی می گیرند، مثل سود بردن مردم از آفتاب پشت ابر.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص۲۵۳.

مراسم حج

از محمـد بن عثمان؛ دومین نائب امام زمان علیه السـلام، روایت شـده که: به خـدا قسم، حضـرت صاحب الامر علیه السـلام هر سال در ایام حج، در مکه است. او، مردم را می بیند و همه را می شناسد. مردم هم او را می بینند، ولی او را نمی شناسند.(۱)

ص:۷۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص ۴۴۰.

رفیق امام

امام رضا علیه السلام فرمود:

حضرت خضر علیه السلام آب حیات نوشیده و تا زمان دمیده شدن در صور (پایان دنیا) زنده است. او نزد ما می آید و به ما سلام می کند. ما صدای او را می شنویم، ولی خودش را نمی بینیم. هر جا نامش را ببرند حاضر می شود، پس هر وقت نامش را بردید به او سلام کنید. خضر، هر سال در مراسم حج حاضر می شود و تمام اعمال حج را انجام می دهد. در عرفه می ایستد و برای استجابت دعای مؤمنین آمین می گوید.

خداوند به زودی، تنهایی قائم ما در طول غیبتش را به وسیله مأنوس شدن با خضر علیه السلام برطرف می کند و تنهائی او را به رفاقت با وی تبدیل می کند.(۱)

ص:۷۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص۳۹۰.

کتابی دربارهٔ غیبت

کنار کعبه مشغول طواف و دعا بود که امام زمان علیه السلام را دید. با حالی پریشان و دلی آشفته خدمتش رسید.

سلام کرد. امام پاسخ سلام را دادند و فرمودند: چرا دربارهٔ غیبت کتابی نمی نویسی تا غم و اندوهت را از بین ببرد؟ عرض کرد: قبلاً مقداری دربارهٔ این موضوع نوشته ام. فرمود: به آن روش، نه. اکنون تو را امر می کنم کتابی درباره غیبت بنویسی و غیبت انبیاء علیهم السلام را در آن بیان کنی.

***

شیخ صدوق از خواب برخاست. خواب مهمی دیده بود. تا اذان صبح به دعا و گریه مشغول شد.

صبح که شد، نوشتن کتاب "کمال الدین و تمام النعمه"را آغاز کرد.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص ۳ و ۴. یکی از مهم ترین کتاب هایی که در موضوع مهدویت و ابعاد مختلف آن بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام نوشته شده، همین کتاب است.

حجر الاسود

آن سال می خواستند حجر الاسود را، که ۲۲ سال در بحرین، در دست قرامطه(۱) بود، سر جایش (داخل دیوار کعبه) بگذارند. او می دانست که سنگ حجر الاسود را فقط پیامبر و یا امام می تواند سر جایش بگذارد. به خاطر همین، راه افتاد طرف مکه.

به بغداد که رسید مریض شد، خیلی سخت؛ فکر کرد دیگر کارش تمام است.

نائبی گرفت به نام ابن هشام. نامه ای هم نوشت و داد به او، تا بدهد به همان کسی که حجر الاسود را در جایش می گذارد. می خواست بداند به خاطر این بیماری، می میرد یا نه؟

***

ابن هشام به مکه رسید، به موقع هم رسید. موقع نصب حجر الاسود شده بود، خیلی ها تلاش کردند آن را سر جایش بگذارند، ولی نتوانستند.

ابن هشام اما، لحظه ای چشم از آنجا بر نمی داشت؛ با خودش گفت: نمی شود که این سنگ مقدس همین جور روی زمین بماند، لحظاتی که گذشت جوانی آمد، باوقار و زیبا، آن را برداشت و گذاشت سر جایش، طوری که انگار اصلاً کنده نشده. او امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، اما کسی نمی شناختش، به غیر از ابن هشام.

ص:۷۴

۱- قرامطه همان اسماعیلیه بودند که در آن روزگار سر به شورش برداشتند. رئیس آنها ابو طاهر قرمطی بود. آنان حجر الاسود را از جا کنده و به بحرین، محل سکونت خود برده و مدت بیست و دو سال نزد خود نگهداشتند.

امام از یکی از درها خارج شـد، ابن هشام دیوانه وار به دنبالش می دوید، در جایی خلوت، امام ایسـتاد، رو کرد به ابن هشام و فرمود: آنچه بـا خود داری بیـاور. امـام نامه را گرفت، و بـدون اینکه نگاهش کنـد، گفت: بگو: از این بیماری وحشت نداشـته باش؛ سی سال دیگر زنده هستی.

***

سی سـال که گـذشت، مریض شـد. کارهـایش را مرتب کرد، وصـیتش را هم انجـام داد، و وسایـل لازم جهت دفن و کفن را آماده کرد.

گفتنـد این همه ترس برای چیست؟ انشـاء الله خوب می شوی! گفت: امسال، همان سالی است که وعـدهٔ مرگ مرا در آن داده اند.

همان هم شد، در همان بیماری از دنیا رفت.(۱)

۱- کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲، ص ۵۰۲ _ ۵۰۳.

از کنار کعبه می کند، روزی قیام

اشاره

ص:۷۷

هنگامه ظهور

شب است و همهٔ اهل مکه در خواب. کنار کعبه اما، غوغایی برپاست. جبرئیل و میکائیل و فرشتگان دیگر دسته دسته به خدمت امام می آیند. اجازهٔ ظهور از طرف خداوند صادر شده. ..... جبرئیل به امام عرض می کند: ای آقای من! هر چه بفرمائی، پذیرفته است و فرمانت اطاعت می شود.

امام دست بر صورت می کشد و می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ؛(۱)

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم چه نیکوست پاداش عمل کنندگان»

بعد از آن، بین رکن و مقام می ایستد و بلند و رسا می فرماید: ای یاران مخصوص من، و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهورم برای یاری من ذخیره کرده، به سوی من بیائید.

صدای امام به یارانش می رسد، با اینکه آنان در شرق و غرب عالم هستند اما، در یک چشم به هم زدن در نزد امام حاضر می شوند.

حالا جمع یاران اصلی امام کامل است؛ درست ۳۱۳ نفر.(۲)

۱- سوره زمر، آیه ۷۴.

۲- بحار الانوار ، ج ۵۳، ص ۷.

فرشتگان هم آمده اند، برای یاریش

در عالم فرشتگان هم شور و نشاطی برپاست؛ قرار شده عدهٔ زیادی از فرشته ها بیایند به یاری امام. ..... سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته آمده اند. هفت دسته هستند که قبلاً هم به انبیاء کمک می کرده اند:

_ فرشتگانی که با نوح علیه السلام بودند، در کشتی.

_ با ابراهیم علیه السلام بودند زمانی که به آتش انداخته شد.

_ با موسی علیه السلام بودند، هنگامی که دریا برایش شکافته شد.

_ با عیسی علیه السلام بودند، آن وقت که خداوند او را بالا برد به سوی خودش.

_ چهار هزار فرشته، که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

_ سیصد و سیزده فرشته ای که روز بدر بودند.

_ و چهار هزار فرشته ای که فرود آمدند برای جنگیدن در رکاب حسین علیه السلام، اما به آنان اجازه داده نشد. بازگشتند تا اجازه بگیرند. دوباره آمدند اما، حسین علیه السلام شهید شده بود. آنان در کنار قبرش، مو پریشان و غبار آلود گریه می کنند، تا روز قیامت ..... و همهٔ این ها منتظر این روز بوده اند.(۱)

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۳۱۰ _ ۳۱۱.

مقتدای مسیح

حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بازگشته.

وقت نماز است، امام به حضرت عیسی می فرماید: ای روح الله، بفرمایید جلو برای امامت جماعت. مسیح علیه السلام پاسخ می دهد: شما اهل بیتی هستید که کسی نمی تواند بر شما مقدم شود.

امام جلو می ایستند و نماز را می خوانند.(۱)

۱- الرساله العلویه، ص۳۹.

خون حجامت

با امام باقر علیه السلام دربارهٔ تفکرات عده ای صحبت می کرد: ..... آنان می گویند مهدی که قیام کند همهٔ کارها خود بخود درست می شود، و خونی نمی ریزد، حتی به اندازهٔ حجامت.

امام فرمود: هرگز چنین نیست. سوگند به آن کس که جان من به دست اوست، اگر کارها بخودی خود برای کسی روبراه می شد، برای رسول خدا هم می شد؛ اما دندان های جلوی آن حضرت شکست و صورت مبارکش هم زخمی شد(در جنگ با کفار و مشرکین).

نه، هرگز، قسم به خدا، کارش درست نمی شود مگر آنکه ما و شما عرق و خون بسته را (که در راه او بر روی بدنمان ایجاد شده) پاک کنیم.(۱)

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۸۴.

قدرت مهدی

پرسید: صاحب الامر، شمایید؟

امام رضا علیه السلام پاسخ دادند: من صاحب الامر هستم، ولی نه آن صاحب الامری که زمین را پر از عدالت می کند، چنان که از ظلم پر شده باشد.

چگونه می توانم چنین کسی باشم، با این ضعف بدن که در من می بینی؟! قائم، کسی است که هنگام ظهور، به سن پیرمردان و ظاهرِ جوانان است، و بدنی نیرومند دارد؛ طوری که اگر دست به طرف بزرگترین درخت روی زمین دراز کند، می تواند آن را از ریشه بکند! و چنانچه در میان کوه ها نعره بکشد، سنگ های سخت از هیبت صدایش خرد می شود! عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست.(۱)

ص:۸۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص ۳۷۶.

مردان آهنین

مقداری که نشست، خواست بلند شود، مجبور شد به دستش تکیه کند؛ گریه اش گرفت!

امام باقر علیه السلام فرمود: تو را چه شده!؟

گفت: امیدوار بودم قیام قائم و ظهورش را در حال جوانی و قدرتم ببینم، اکنون اما، ضعیف شده ام.

فرمود: ...... موقع ظهور، به هر مردی از شماها، قدرت چهل مرد داده می شود، دل هایتان هم مثل پاره های آهن خواهد شد، طوری که اگر با آنها به کوه ها بزنند، آنها را از ریشه در می آورد، و شما حاکمان زمین هستید و خزانه داران آن.

***

دیگر گریه نمی کرد؛ حرف های امام، آرامَش کرده بود.(۱)

۱- کافی ، ج ۸، ص ۲۹۴.

یاران او

همه چیز، حتی درندگان و پرندگان وحشی مطیع یاران او هستند و می خواهند رضایت آنان را به دست آورند.

حتی کار به جایی می رسد که زمینی بر زمین دیگر فخر می فروشد که: امروز یکی از یاران قائم بر من قدم گذاشته.(۱)

***

آثار سجود در پیشانی هایشان نمایان است. آنان، شیران روز و راهبان شبند، و قدرت هر کدامشان هم به اندازهٔ ۴۰ مرد.(۲)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص ۶۷۳.

۲- بحار الانوار ، ج۵۲، ص ۳۸۷.

سنت های پیامبران

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

چند سنت از سنت های پیامبران: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب و محمد علیهم السلام، در قائم ماست:

طول عمر، از آدم و نوح علیهما السلام.

پنهان بودن ولادت و دوری از مردم، از ابراهیم علیه السلام .

ترس و غیبت از مردم، از موسی علیه السلام .

اختلاف مردم دربارهٔ او، از عیسی علیه السلام .

فرج بعد از شدت، از ایوب علیه السلام .

قیام با شمشیر، از محمد صلی الله علیه و آله.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص ۳۲۲.

آن پرچم

امام همراه با یارانش به پشت نجف رسیده. زره سفید رنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می پوشد؛ کاملاً اندازه اش است، لباسی هم روی این زره می پوشد، و سوار بر اسبش می شود.

پرچم رسول خدا (ص) را باز می کند، جبرئیل آن را برای امام آورده. جنس این پرچم از مواد دنیا نیست! دستهٔ پرچم از عرش الهی و بقیّه اش از نصرت خداست. با این پرچم بر چیزی حمله نمی کند، مگر آنکه خداوند آن را نابود می کند.

پرچم که به اهتزاز در می آید هیچ مؤمنی نمی ماند، مگر آنکه دلش از پارهٔ آهن هم محکم تر می شود و نیروی چهل مرد به او داده می شود.(۱)

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۳۱۰.

آرایشگر

داشت آرایش می کرد که شانه از دستش افتاد، خواست بردارد که گفت: بسم اللّٰه. پرسید: منظورت، پدر من بود؟ گفت: نه، منظورم آن کسی است که پروردگار من، تو و پدر توست.

دختر فرعون این خبر را به پدرش رساند.

***

..... همهٔ بچه هایش را داخل آتش انداختند، فقط بچهٔ شیرخوارش مانده بود و خودش.

نمی دانم چه شد؛ انگار دلش برای بچهٔ به این کوچکی می سوخت. بچه اما، به زبان آمد: مادر! صبر کن، تو بر حق هستی.

مادر و کودک را با هم داخل آتش انداختند، از حرفش ولی، برنگشت.(۱)

***

صیانهٔ آرایشگر در زمان ظهور زنده می شود، و مداوا کنندهٔ مجروحان لشکر امام خواهد بود.(۲)

۱- بحار الانوار ، ج۱۳، ص ۱۶۳.
۲- ریاحین الشریعه، ج۵، ص ۱۵۳؛ معجم أحادیث الإمام المهدی (ع)، ج۴، ص۱۴.

بدتر از نادان های جاهلیت

فرمود: او که قیام کند، با مردم نادانی روبرو می شود که از جاهلان زمان جاهلیت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها مواجه بود، بدترند.

تعجب کرد: چطور ممکن است؟

امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مبعوث شد، مردم بت هائی از سنگ و چوب را پرستش می کردند. در زمان ظهور اما، مردم کتاب خدا را تأویل کرده و بر علیه امام به آن استدلال می کنند.(۱)

ص:۸۸

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۹۷.

عبور از دریا

لشکری که امام برای فتح قُسطَنطنیه فرستاده، به دریا می رسد. یک مشکل بزرگ؛ حالا چگونه می توان این لشکر را از این دریا عبور داد؟

این مشکل اما، به آسانی حل می شود؛ بر قدمهایشان چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند.

رومیان که این صحنه را می بینند تعجب می کنند و وحشت. با خود می گویند: وقتی یاران او (امام) اینطور باشند، پس خودش چگونه است!؟

دروازه ها را باز کرده و بدون مقاومت تسلیم می شوند.(۱)

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۳۱۹ _ ۳۲۰.

سیصد هزار نفر

یـک غریبه، بـا قیـافه و هیکل خیلی ناجور! صورتش به عقب و پشتش به طرف سـینه اش بر گشـته. دارد با عجله پیش امام می آید، مثل اینکه خبر مهمی دارد: آقا! من بشارت دهنده هستم.

جریانی را تعریف می کند، بسـیار عجیب و وحشـتناک: من با برادرم در لشـکر سفیانی بودیم، از دمشق تا زوراء، هر جا آبادی بود، ویران کردیم، کوفه و مدینه را هم خراب کردیم، منبر پیامبر را شـکستیم و قاطران خود را در مسـجد پیامبر بستیم. از آنجا خارج شدیم، تعدادمان سـیصد هزار نفر بود، داشتیم به مکه می آمدیم، می خواستیم خانهٔ خدا را هم ویران کنیم و اهل مکه را بکشیم.

به سرزمین «بیداء»(۱) که رسـیدیم، توقف کردیم. صـدائی شـنیدیم که: ای بیابـان! این ظالمـان را در کام خود فرو ببر! ناگهان زمین شـکاف برداشت و تمام لشـکر را بلعید! به خدا قسم! از تمام آن لشـکر جز من و برادرم هیچ کس و هیچ چیز باقی نماند. ناگهان فرشته ای را دیدیم که به صورتمان سیلی زد، صورت های ما به پشت بر گشت، چنان که می بینی!

آن فرشـته به برادرم گفت: برو به شام، نزد سـفیانیِ ملعون، و او را از ظهور مهدی آل محمد بترسان، و نابودی لشـکرش را هم خبر بده.

به من هم گفت: تو هم به مکه برو و نابودی سـتمگران را به قائم بشارت بـده، و به دست وی توبه کن، که او توبه ات را قبول می کند.

امام دستش را روی صورت او می کشد، می شود مثل اولش.

با امام بیعت می کند و همراهش می ماند.(۲)

۱- نام سرزمینی است میان مکه و مدینه، البته به مکه نزدیک تر است.

۲- الهدایه الکبری، ص۳۹۸_ ۳۹۹.

آخرین روز

وحشت تمام وجودش را گرفته؛ می خواهند اعدامش کنند.

مطمئن است آخرین روز زندگیش است؛ یادش می آید که وقتی بر حضرت آدم علیه السلام سجده نکرد و از درگاه خداوند رانده شد، گفته بود: خدایا! به من مهلت بده، تا روز قیامت. خدا هم مهلتش داد، اما فقط تا زمان ظهور.

***

به مسجد کوفه می آید، دارد روی زانوهایش راه می رود. فریاد می زند: ای وای از خطر امروز!

امام جلو می آید، پیشانی شیطان را گرفته و گردنش را می زند.(۱)

۱- تفسیر عیاشی ، ج۲، ص ۲۴۲.

مسجد هزار در

امام در مسجد کوفه در حال سخنرانی است، مسجد پر از جمعیت است، مردم می خواهند گوش کنند، گریه اما، امانشان نمی دهد.

***

جمعهٔ بعدی که می رسد، مردم می گویند: ای فرزند رسول خدا! نماز خواندن پشت سر شما، مانند نماز پشت سر پیامبر است، اما این مسجد گنجایش جمعیت ما را ندارد. امام می فرماید: فکری برای شما خواهم کرد. سپس به نجف رفته و نقشهٔ مسجدی که هزار در دارد را می کشد، و ساختمان محکمی در آنجا بنا می کند.(۱)

۱- الغیبه طوسی ، ص ۴۶۹.

او که بیاید...

اشاره

ص:۹۳

خداپرستیِ واقعی

آثار بدعت و گمراهی که قبل از او بوده را، نابود می کند، مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام را هم از نو پیاده می کند.(۱)

***

حکومتش، شرق و غرب عالم را فرا می گیرد. خداوند بوسیلۀ او، دین خود را بر همۀ ادیان غالب می گرداند، هر چند مشرکان نخواهند.(۲)

***

اسلام تمام جهان را فرا می گیرد و هیچ شهر و روستایی نماند جز آنکه هر صبح و شام ندای " لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّد رَسُولُ اللَّهِ" در آن طنین انداز شود. (۳) خداوند دیگر در زمین معصیت نخواهد شد.(۴) و همه خوبیها در آن زمان خواهد بود.(۵)

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۲۳۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰.

۴- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص ۶۴۷.

۵- الغیبه نعمانی، ص ۲۰۶.

شکوفایی انسان

خداوند هر گونه ضعفی را از مؤمنین برطرف ساخته، نیروی از دست رفته را به آنان باز می گرداند.(۱)

***

امـام دسـتش را بر سـر مردم می گـذارد، عقلشـان جمع می شود، اخلاقشـان هم، کامـل.(۲) بخـل، حسـد و دشـمنی از بین می رود.(۳)

***

ملائکه به مومنین سلام می کنند، و در مجالس آنان می نشینند.(۴)

ص:۹۵

۱- الغیبه نعمانی، ص ۳۱۷.

۲- الخرائج و الجرائح، ج۲، ص ۸۴۰.

۳- فوائد العراقیین، ص۴۴.

۴- دلائل الامامه، ص۴۵۴.

همه خوشحالند، حتی ....

اهل آسمان و زمین از ظهورش شادمانند.(۱) حتی ماهی های دریا و پرندگان آسمان.(۲)

***

به مومنـانی که از دنیا رفته انـد هم در قبرهایشان، مژدهٔ ظهور را می دهنـد و می گوینـد: امام تو ظاهر شـده، دوست داری به او ملحق شو، اگر هم می خواهی در همین جا و در نعمت های پروردگارت بمان.(۳) آنان در قبرهایشان به ملاقات یکدیگر رفته و مژدهٔ ظهور را به هم می دهند. (۴)

ص:۹۶

۱- دلائل الامامه ، ص۴۶۸.

۲- التشریف بالمنن ، ص۲۸۱.

۳- الغیبه ، شیخ طوسی، ص۴۵۹.

۴- الغیبه ، نعمانی، ص ۳۱۰.

بیست و پنج حرف

علم، بیست و هفت حرف است. همهٔ آنچه که پیامبران آورده اند، دو حرف است. مردم هم فقط همان دو حرف را می دانند.

او که که بیاید، بیست و پنج حرف دیگر را می آورد و میان مردم منتشر می کند.(۱)

ص:۹۷

۱- الخرائج و الجرائح ، ج۲، ص۸۴۱.

عدالتش

عـدالتش به داخـل خانه های مردم رسوخ می کنـد مثل سـرما و گرما.(۱) او، حکم می کنـد به حکم داود نـبی علیه السـلام، و حکم محمد صلی الله علیه و آله و سلم .(۲)

***

جور و ستم، نابود می گردد، راه ها، امن می شود، و زمین، برکاتش را بیرون می آورد. هر حقی به صاحبش بازمی گردد.(۳)

ص:۹۸

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۹۷.

۲- کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲، ص ۴۶۵.

۳- کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲، ص ۴۶۵.

بی نیازی همگانی

در آن زمان، زمین گنج های خود را ظاهر، و برکاتش را آشکار می کند. کسی پیدا نمی شود که بشود به او صدقه داد، و یا به او احسان و نیکی نمود؛ چون همهٔ مؤمنان، بی نیاز شده اند.(۱)

***

مردم در زمان او از چنان نعمتی برخوردار می شوند که مانندش را ندیده اند، هرگز. آسمان بارانش را می بارد پی در پی. زمین نیز همهٔ گیاهانش را می رویاند.(۲)

***

ویرانه ای در روی زمین نمی ماند، مگر اینکه آباد می گردد.(۳)

ص:۹۹

۱- کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲- کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲، ص۴۷۳.

۳- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۱، ص۳۳۱.

پشیمان

اعلام می کنند: کیست که به مال نیاز داشته باشد؟ فقط یک نفر برخاسته و می گوید: من. می گویند: برو نزد خزانه دار و بگو مهدی علیه السلام دستور داده که به من مقداری مال بدهی.

***

خزانه دار مال زیادی به او داده و می گوید: بردار. می خواهد بردارد، کمی که فکر می کند، پشیمان می شود؛ می گوید: از طرز رفتار من پیداست که از همهٔ امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حریص ترم. مال را نمی پذیرد.

اما پشیمانی سودی ندارد؛ به او می گویند: ما، چیزی را که عطا کرده ایم، پس نمی گیریم!(۱)

ص:۱۰۰

۱- مسند احمد ، ج۳، ص ۳۷.

بی نیاز

امام صادق علیه السلام فرمود:

صله رحم کنید، کار نیک انجام دهید و به همدیگر ترحم نمایید. قسم به خداوند! در زمان ظهور مردم آنقدر بی نیاز می شوند که هیچ جایی برای (انفاق و بخشش و ....) درهم و دینار پیدا نمی کنید.(۱)

***

بخشش بی نظیر

همهٔ اموال دنیا در نزدش جمع می شود، زیرِ زمین باشد، یا روی زمین. به مردم می گوید: بیایید به سوی آن چیزی که به خاطرش قطع رَحِم کردید، خون ها ریختید، و حرام های الهی را مرتکب شدید. بعدش هم به آنها آن قدر عطا می کند که قبل از او هیچ کس نداده باشد.(۲)

۱- الغیبه نعمانی ، ص ۱۵۰.

۲- علل الشرائع ، ج ۱، ص ۱۶۱.

لباس امام

چشمش که به لباس امام صادق علیه السلام افتاد، تعجب کرد، خیلی!

گفت: خود شـما به ما می گفتید علی بن ابی طالب علیه السـلام لباس زبر و خشن می پوشید و قیمت پیراهنش هم چهار درهم بود، حالا می بینیم که خودتان هم لباس نو و زیبا پوشیده اید!؟

امام فرمود: علی علیه السلام آن لباسها را زمانی می پوشید که بدنما نبود، اما اگر امروز آن لباس را می پوشید، انگشت نما می شد، پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آن زمان است.

ولی قائم ما، زمانی که قیام کند، همانند علی علیه السلام لباس پوشیده، و به روش او رفتار می کند.(۱)

ص:۱۰۲

۱- کافی ، ج۱، ص۴۱۱.

... و اکنون، چه باید کرد؟

اشاره

ص:۱۰۳

شهید رکاب پیامبر

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شما بمیرد و منتظر این امر باشد، مثل کسی است که با قائم در خیمه اش باشد.

امام اما، لحظه ای سکوت کرد و فرمود: نه! بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است.

بعد از آن، باز فرمود: نه، قسم به خداوند! او همچون کسی است که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت رسیده.(۱)

۱- محاسن ، ج۱، ص ۱۷۴.

انتظار طولانی

آمـد خـدمت امـام صـادق علیه السـلام . گفت: فـدایت شوم: امری که انتظـارش را می کشـید، چه زمانی است؟ خیلی طولانی شده!!

فرمود: تعیین کنندگان وقت، دروغ می گویند، عجله کنندگان، هلاک می شوند. آنان که تسلیم هستند، نجات می یابند.(۱)

ص:۱۰۵

۱- الغیبه طوسی ، ص۴۲۶.

شرط قبولی اعمال

فرمود: «می خواهید به شما خبر بدهم از چیزی که خداوند هیچ عملی را بدون آن قبول نمی کند؟»

همهٔ گوش ها تیز شد، آنهایی هم که می نوشتند، آمدند سر خط.

امام صادق علیه السلام فرمود: گواهی دادن به این که خدایی جز الله نیست؛ محمد، بنده و فرستاده اش است؛ اقرار به دستورات خداوند، دوستی با ما و دشمنی با دشمنان ما، تقوا، تلاش، آرامش، و انتظار قائم علیه السلام را کشیدن.

امام مکثی کرد و ادامه داد: برای ما دولتی است که خدا هر وقت بخواهد می آوردش. هر کس هم دوست دارد از یاوران قائم باشد منتظر باشد و تقوا و اخلاق خوب داشته باشد. اگر هم بمیرد و قائم را نبیند، اجرش مثل کسی است که او را دیده.(۱)

ص:۱۰۶

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۰۰.

امتحان

آمده بود خدمت امام موسی کاظم علیه السلام . می گفت: فدایت شوم! پدرم، در آرزوی دیدار صاحب الامر مُرد. من هم به این سن رسیده ام، آیا راضی می شوید من هم بمیرم و در این باره چیزی به من نگویید؟.

فرمود: آیا عجله داری؟ عرض کرد: به خدا، بله. چرا شتاب نکنم؟ با اینکه به این سن رسیده ام که می بینید؟!

فرمود: به خدا قسم، صاحب الامر نخواهد آمد مگر بعد از اینکه خوب و بدتان از هم جدا شوند، و همگی امتحان شوید و جز اندکی از شما (کسی بر این عقیده) نماند.

امام، کف دستش را کوچک کرد و گفت: به این کمی.(۱)

ص:۱۰۷

۱- الغیبه نعمانی ، ص۲۰۸.

دعای همیشگی

امام صادق علیه السلام درباره زمان غیبت صحبت می کرد، او هم گوش می داد:

...... او، همان منتظّر است و همان است که مردم درباره ولادتش تردیـد می کننـد! بعضـی می گویند: او هنوز در شـکم مادر است. برخی می گوینـد: او غائب است، عـده ای هم می گویند او هنوز متولد نشده است، گروهی هم می گویند دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده. اوست که مردم همه در انتظار وی می باشـند، ولی خداوند دوست دارد شـیعیان را امتحان کند. در آن موقع است که اهل باطل دچار شک می شوند.

صحبت های امام به اینجا که رسید، پرسید: فدایت شوم! اگر من در آن زمان بودم، چه کنم؟ فرمود: این دعا را بخوان، همیشه:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَک لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّک اللَّهُمَ عَرِّفْنِی رَسُولَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَک لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَک اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَک ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»(۱)

۱- کافی ، ج۱، ص ۳۳۷. ترجمه: خدایا! خودت را به من بشناسان، اگر خود را به من نشناسانی، نمی توانم پیامبرت را بشناسم. خدایا! پیامبرت را به من بشـناسان، که اگر پیامبرت را به من نشناسانی، نمی توانم حجت تو را بشناسم. پروردگارا! حجت خود را به من بشناسان، که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه می شوم.

مواظبت بر دین

پیامبر فرمود: قسم به خداوند! قائم اهل بیت من، در موقع مشخصی غائب می شود، تا اینکه بسیاری از مردم می گویند: خداوند چه احتیاجی به آل محمد دارد!! گروهی هم در ولادت او شک می کنند.

هر کس در آن زمان زندگی کرد، دینش را محکم نگه دارد و نگذارد شیطان او را فریب دهد و از دین اسلام بیرون ببرد. شیطان، قبلاً پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرده است.(۱)

ص:۱۰۹

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص ۵۱.

رنجِ با ارزش

امام حسین علیه السلام فرمود: در زمان غیبت، عده ای از مردم از دین برمی گردند، و گروهی دیگر، ثابت می مانند. بعضی به آنهایی که ثابت مانده اند، می گویند: اگر راست می گوئید، موقع ظهور امام شما چه وقت است؟!

امام در ادامه فرمود: آنها که در زمان غیبت، با تحمل رنج ها و تکذیب بی دینان صبر می کنند، مثل کسانی هستند که با شمشیر، در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده اند.(۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۱، ص ۳۱۷.

دعا و فرج

گرفتاری بنی اسرائیل طولانی شده بود، خیلی طولانی. آن همه سختی، طاقتشان را به سر آورده بود، باید فکری می کردند؛ رنج و سختی هم حدی داشت.

تصمیم خودشان را گرفتند؛ چهل صبح رو به درگاه الهی آورده، به گریه و زاری پرداختند. خداوند هم صد و هفتاد سال از چهارصد سال گرفتاری آنها را کم کرد، و از شر فرعون خلاص شدند.

***

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر شما هم مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند به گریه و زاری بپردازید، خداوند فرج ما را نزدیک خواهد کرد، وگرنه، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید.(۱)

۱- تفسیر عیاشی ، ج۲، ص ۱۵۴.

عهدی با امام

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهل صبح دعای عهد(۱) را بخواند، از یاوران حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود، اگر هم پیش از ظهور بمیرد، خداوند هنگام ظهور زنده اش می کند.(۲)

ص:۱۱۲

۱- در مفاتیح الجنان آمده است.

۲- المزار ، مشهدی، ص ۶۶۳.

شیعهٔ واقعی

آمده بود پیش امام صادق علیه السلام . عرض کرد: چقدر شیعیان شما زیاد شده اند.

فرمود: به نظرت چه قدرند؟ گفت: بسیار.

فرمود: تعدادشان را میدانی؟ عرض کرد: خیلی زیادند و خارج از شمارش.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر آن سیصد و سیزده نفر کامل شوند، خواستهٔ شما انجام خواهد گرفت، ولی شیعهٔ ما کسی است که: ..... با کسی که از ما عیب جوئی می کند، همنشین نگردد، و دشمن ما را دوست ندارد، و دوست ما را دشمن ندارد. ..... آنان کسانی هستند که زندگی شان ساده است، و در اموالشان با هم مساوات دارند، و ..... .

***

سخنان امام را که شنید، فهمید اشتباه کرده. حرفش را پس گرفت.(۱)

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۰۳.

منتظر پر تلاش

امام صادق علیه السلام فرمود: .... هر کس دوست دارد جزء یاوران قائم باشد باید منتظر باشد، و رفتارش با تقوا

و اخلاق نیکو همراه باشد. اگر قبل از زمان ظهور هم بمیرد، پاداشش مانند پاداش کسی است که امام قائم را درک کرده باشد. پس تلاش کنید و منتظر باشید، و گوارایتان باد (این فضیلت)، ای گروهی که مشمول رحمت خدائید.(۱)

ص:۱۱۴

۱- الغیبه ، نعمانی، ص ۲۰۰.

حجت من بر شما

امام زمان علیه السلام فرموده اند:

در حوادثی که برای شما پیش می آید، (برای دانستن تکلیفتان در آنها)، رجوع کنید به راویان احادیث ما، (علما). آنها حجّت من بر شما هستند، و من نیز حجّت خدا هستم بر آنها.(۱)

ص:۱۱۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه ، ج۲، ص۴۸۴.

دروغ گوها

از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا ظهور، وقت معینی دارد؟

فرمود: آنها که وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند، دروغ می گویند، دروغ می گویند!(۱)

ص:۱۱۶

۱- کافی ، ج۱، ص ۳۶۸.

مانع دیدار

امام زمان علیه السلام فرموده اند:

اگر شیعیان ما، در وفا به عهدی که بر عهدهٔ آنهاست، دلهایشان با هم و یکی بود، سعادت دیدار ما زودتر برای آنان حاصل می شد، و مانعی از دیدن ما نیست، مگر آن چیزهای ناخوشایندی (گناهان و ....) که از آنها به ما می رسد.(۱)

ص:۱۱۷

۱- احتجاج ، طبرسی، ج۲، ص۴۹۹.

پیر مرد بهشتی

بـا آن سـنش، طـبیعی بـود که بیشـتر به یـاد آخرتش هم بیفتـد؛ نمی دانست بعـد از مرگ، وضـعش چگونه خواهـد بود. همین موضوع بود که او را راهی خانهٔ امام باقر علیه السلام کرد.

***

اتاق پر از جمعیت بود. اول به امام و بعد به جمعیت سلام کرد. بعد رو کرد به امام و گفت: شما را دوست می دارم و با دشمن شما دشمنم، حلالتان را حلال و حرامتان را حرام می دانم و منتظر امر شما هستم. آیا امید نجاتی برای من می بینی؟

امام باقر علیه السلام بهشت را به او وعده داد و دیدار پیامبر و علی و حسن و حسین علیهم السلام را.

از خوشحالی نمی دانست چکار کند. اشک در چشمانش حلقه زد و گریهٔ مفصلی کرد.

امـام بـا دسـتانش اشـک پیرمرد را پـاک کرد. پیرمرد دسـت امـام را بوسـید و بعـد هـم آن را بـه صـورت و سـینه اش کشـید. خداحافظی کرد و راه افتاد طرف خانه اش.

امام اما، چشم از او بر نمی داشت، و فرمود: هر که دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این پیرمرد نگاه کند.(۱)

ص:۱۱۸

۱- کافی ، ج ۸، ص ۷۶ _ ۷۷.

التماس دعا

آمده بود نزد امام رضا علیه السلام، التماس دعا داشت؛ آقا جان، برای من و خانواده ام دعا کنید.

امام فرمود: مگر دعا نمی کنم؟ به خدا قسم، کارهای شما هر روز و شب بر من عرضه می شود.

برایش عجیب بود!. چطور ممکن است؟

امام فرمود: مگر قرآن نخوانده ای؟ خداوند می فرماید: « بگو عمل کنید! که خداوند و رسول او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند».(۱) به خدا قسم! آن مومن، علی بن ابیطالب است (و امامان دیگر).(۲)

ص:۱۱۹

۱- سورهٔ توبه، ۱۰۵.

۲- کافی ، ج۱، ص ۲۱۹ _ ۲۲۰.

دین اهل بیت علیهم السلام

به امام باقر علیه السلام عرض کرد: من از شما پرسشی دارم و خواهش می کنم پاسخم را بدهی، چشمم نابیناست، و خیلی هم نمی توانم راه بروم و همیشه خدمت شما برسم.

فرمود: بپرس. گفت: دینی که شما و خاندانتان خدا را با آن عبادت می کنید، را برای من بیان کنید تا من هم خداوند را با آن دینداری کنم.

فرمود: جمله ات کوتاه بود، ولی مسئلهٔ بزرگی را پرسیدی! اما جوابت را می دهم. آن دین، شهادت به یگانگی خداوند، رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار به آنچه که او از جانب خدا آورده و ولایت ولیّ ما، و بیزاری از دشمن ما واطاعت از فرمان ما و انتظار قائم ما و کوشش (در امر واجب و حلال) و دوری (از محرمات) است.(۱)

۱- کافی ، ج ۲، ص۲۱_ ۲۲.

سفارش

مراسم حج که تمام شد، آمدند خدمت امام باقر علیه السلام برای خداحافظی. گفتند: ای فرزند رسول خدا! سفارشی بکنید.

فرمود: توانمندان شما به ضعیف ها کمک کنند، ثروتمندان شما به فقرا رسیدگی نمایند، خیر خواه هم باشید و .... . اگر همانطور باشید که گفتم، پیش از ظهور قائم ما هم بمیرید، شهید از دنیا رفته اید. هر کس هم که قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، ثواب دو شهید دارد، و هر کس در رکاب او یکی از دشمنان ما را بکشد، ثواب بیست شهید خواهد داشت.(۱)

۱- امالی طوسی ، ص ۲۳۲.

اندوه امام

چشـمشان به امام صادق علیه السـلام که افتاد، خیلی متحیر و ناراحت شدنـد؛ امام بر روی خاک نشسـته بود و مانند مادر فرزند مرده گریه می کرد و می فرمود: ای آقای من! غیبت تو خواب را از چشمانم ربوده، بسترم را بر من تنگ ساخته و آسایش قلبم را از من گرفته است. ای آقای من! غیبت تو اندوه مرا همیشگی کرده ... .

***

این صحنه را که دیدند، انگار عقل از سرشان پرید و قلبشان آتش گرفت. فکر کردند مصیبت بزرگی بر امام وارد شده.

آخرش به خودشان جرأت دادند و پرسیدند: ای مولای ما، چه اتفاقی افتاده که این چنین گریه می کنید؟

امـام با ناراحتی فرمود: امروز صـبح کتاب جِفر(۱) را نگـاه می کردم، در یـک قسـمت آن، دربـارهٔ غیبت قائم و طول عمرش و آزمایش مومنان در آن زمان و پیـدایش شک و تردید در قلبهایشان به خاطر غیبت، و خارج شدن آنها از اسـلام و ..... نوشـته بود، همین موضوع بود که دلم را آتش زد و خیلی ناراحتم کرد.(۲)

۱- کتابی است دربارهٔ علم منایا و بلاها و مصـیبت های بزرگ و علم آنچه که بوده و آنچه تا قیامت خواهد بود. این کتاب در نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۲- کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲، ص۳۵۲ -۳۵۴.

او، در همین نزدیکی هاست، می بیندمان

اشاره

ص:۱۲۳

آگاه به احوالتان

سال ۴۱۰ هجری قمری نامه ای از طرف امام زمان علیه السلام برای شیخ مفید (رحمه الله) رسید:

بسم الله الرحمن الرحیم ..... هر چند ما در جایی دور از محل سکونت ستمگران منزل کرده ایم، ولی از اخبار و اوضاع شما کاملا آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

***

ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم، و اگر جز این بود، گرفتاری ها از هر طرف به شما رو می آورد و دشمنان، شما را از بین می بردند.(۱)

۱- احتجاج ، طبرسی، ص ۴۹۶ _ ۴۹۷.

زخم پا

بهار که شروع می شد، ماتم می گرفت؛ دُمَل بزرگی روی پای چپش بود که فصل بهار باز می شد و حسابی اذیتش می کرد؛ هم خون و چرکش، و هم دردش.

***

با سید بن طاووس رفتند پیش دکترهای حلّه و بعدش بغداد. همه شان اما، می گفتند: راهش فقط جراحی است، که آن هم فایده ای ندارد، چون رگ مهمی بریده می شود، و به احتمال زیاد، مریض می میرد.

دیگر از درمان نا امید شد. گفت من که تا بغداد آمده ام، می روم سامراء زیارتی می کنم و برمی گردم. چند روز سامراء بود، مشغول زیارت و توسل. روز آخر هم گفت: امروز هم زیارتی می کنم و برمی گردم به شهر خودم.

***

رفت کنار رودخانه. غسل زیارت کرد و برگشت. کمی که رفت، چهار اسب سوار دید که می آمدند به طرفش. .... یکی از سواران جلو آمد و دستش را روی پای اسماعیل کشید.

یکی دیگر از آنها، که پیرمردی بود، گفت: ای اسماعیل! دیگر راحت شدی!. عجیب بود! اسمش را از کجا می دانستند؟! ..... دوباره همان پیرمرد گفت: این آقا، امام زمان علیه السلام است!

از خوشحالی نمی دانست چکار کند، رفت جلو کنار اسب امام و شروع کرد به عرض ارادت و بوسیدن پای امام.

.... امام فرمود: اسماعیل! برگرد!

گفت: از شما جدا نمی شوم، هرگز.

ص:۱۲۵

امـام دوبـاره فرمود: صـلاح در این است که برگردی! اساعیـل بـاز همـان جواب را داد. پیر مرد گفت: ای اسـماعیل! شـرم نمی کنی، دو بار است که امام می گوید برگرد و تو گوش نمی کنی؟

چاره ای نبود، آمد کنار و فقط نگاه می کرد.

***

امام و همراهان شان رفتند، اما، درد پای اسماعیلِ هِرَقلی هم دیگر خوب شده بود.(۱)

۱- کشف الغمه، ج۲، ص۴۹۴_ ۴۹۵.

زخم پا (۲)

وزیر گفت: سید بن طاووس را بگویید بیاید اینجا. می خواست راست و دروغ حرف های اسماعیل را بفهمد.

سید آمد. پرسید: اسماعیل! این حرف هایی که مردم می گویند درست است؟! گفت: بله آقا جان. از اسبش آمد پایین. پای اسماعیل را خوب نگاه کرد. اثری از زخم نبود، هیچ اثری!. بی هوش شد.

***

وزیر دست بردار نبود؛ دکترهایی را که قبلاً ـ پا را معاینه کرده بودند، احضار کرد. رو کرد بهشان و گفت: شما زخم پای این مرد را دیده اید؟ گفتند: بله، زخم خطرناکی است. اگر جراحی شود، به احتمال زیاد، می کشدش. گفت: اگر نمیرد چه؟ گفتند: ۲ ماه وقت می برد تا خوب شود. اما، جای زخم می ماند، و مو هم روی آن در نمی آید. گفت: چند روز پیش زخم پایش را دیده اید؟ گفتند: ۱۰ روز پیش.

وزیر رفت کنار اسماعیل. لباس را کمی جابجا کرد و پا را نشانشان داد. تعجب کردند، چطور ممکن بود!. یکی شان فریاد کشید: این کارِ عیسی بن مریم است.

وزیر گفت: می خواستم مطمئن شوم کار شما نبوده. ما خودمان بهتر می دانیم کار کیست.(۱)

۱- کشف الغمه، ج۲، ص۴۹۶.

عمر طولانی

آن قـدر حالش بـد بود که قطع امیـد کردنـد ازش. حتی آماده شده بودند برای کفن و دفنش. جمع شده بودند دورش. دلشان خیلی می سوخت برایش؛ یک بچهٔ ده ساله داشت جان می داد.

***

بین خواب و بیداری بود که پیامبر و امامان را دید. سلام کرد بهشان، با همه شان هم دست داد. ...... به امام زمان علیه السلام که سلام کرد، گریه اش گرفت؛ مولا جان! می ترسم بمیرم، اما هنوز به آرزویم درباره علم و عمل نرسیده ام.

فرمود: نمی میری، نترس. خداونـد تو را شـفا می دهـد، عمرت هم طولانی خواهـد شـد. امام چیزی داد که بنوشد. عجیب بود؛ حالش خوب شد، خیلی سریع. بلند شد و نشست. کسی باورش نمی شد؛ هم خوشحال بودند، هم متعجب.(۱)

***

شیـخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ق) هفتـاد و دو سـال زنـده بود، و عمری بـا برکت داشت. ایشـان در طول حیات خود خـدمات بزرگی انجـام داد؛ به عنوان مثال، کتاب "وسائل الشیـعه" که ۳۰ جلـد است یکی از آثـار مهم اوست که بخصوص برای فقهاء کتاب ارزشمند و بسیار ضروری به شمار می رود.

۱- اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج۵، ص۳۳۸.

مسجد جمکران

۱۷ رمضان سال ۳۹۳ قمری شب از نیمه گذشته بود و او در خواب بود. صدائی بیدارش کرد. چه خبر بود در این وقت شب؟! عده ای بیرون خانه ایستاده بودند و صدایش می کردند. گفتند: برخیز که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تو را به نزد خود خوانده.

***

آمدند تا رسیدند به جائی. امام زمان عجل الله تعالی فرجه آنجا بود و حضرت خضر علیه السلام . مردان زیادی هم در گوشه و کنار مشغول نماز بودند.

امام به اسم صدایش کرد، احوالش را پرسید، و دستور ساخت مسجد جمکران را صادر کرد، .... و فرمود: به مردم بگو: به این مکان روی آورند و آن را گرامی دارند و در آن چهار رکعت نماز بخوانند ... .

***

فردا صبح همراه کسی برگشت آنجا. مقداری میخ و زنجیر روی زمین آنجا دیدند که اندازه و حدود مسجد با آن ها مشخص شده بود. آنها را جمع کردند، و بردند گذاشتند داخل یک صندوق. از آن به بعد، هر کس مریض می شد می آمد سراغ آن صندوق، و تبرک می کرد و حالش خوب می شد.

یک بز را هم در گله ای که امام گفته بود، پیدا کردند. عجیب بود؛ بز خودش آمد طرفشان. همان جایی که قرار بود مسجد شود، ذبحش کردند، گوشتش را وقتی بین مریض ها تقسیم کردند، همه شفا گرفتند.

***

زودتر باید ساختن مسجد را شروع می کردند. پول لازم را همان طور که امام دستور داده بود، جور کردند و مسجد جمکران ساخته شد.(۱)

۱- بحار الانوار ، ج ۵۳، ص ۲۳۰ _ ۲۳۳.

عزاداری

عاشورا بود و دسته های عزاداری از هر طرف به طرف کربلا و حرم امام حسین علیه السلام در حرکت بودند.

علامه بحر العلوم هم آن روز با عده ای از طلاب برای استقبال از عزاداران آمده بودند. یکی از دسته های عزاداری نزدیک شد. علامه ناگهان، عبایش را انداخت کنار و رفت داخل دسته. با شور و نشاط زیادی به سر و سینه می زد.

سنش خیلی بالا بود، و احتمال صدمه دیدنش، زیاد. هر چه کردند مانعش شوند، نشد.

***

بعد از عزاداری، یکی رفت کنارش. پرسید: جناب علامه! چه شد که امروز این گونه عزاداری می کردید؟

گفت: امام زمان علیه السلام را داخل دستهٔ عزاداری دیدم، با سر و پای برهنه و چشم گریان. دیگر اختیار دست خودم نبود.(۱)

ص:۱۳۰

۱- عبقری الحسان ، ج۲، ص۶۸.

صوت قرآن

وارد حرم امیر المومنین علیه السلام که شد، کاری کرد عجیب؛ همیشه با آداب خاصی وارد می شد، این بار اما، شروع کرد به خواندن این شعر:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رُخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن

علتش را که پرسیدند گفت: وارد حرم که شدم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را دیدم، در قسمت بالای سر، مشغول خواندن قرآن بود، این شعر بر زبانم آمد.(۱)

ص:۱۳۱

۱- هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام، ص۳۳۳ _ ۳۳۴.

خوش قول

ظاهرش ساده بود، شغلش هم خیلی معمولی. در گوشه ای از بازار تهران به کفاشی و پینه دوزی مشغول بود. از راه توسل زیاد به امام حسین علیه السلام به جایی رسید که امام زمان علیه السلام را ملاقات می کرد.

***

امام به کفاشی اش آمد و نشست کنارش.

سید کریم هم محو گفتگو با امام بود، و مشغول دوختن کفشی.

امام فرمود: سید کریم! کفش مرا هم تعمیر می کنی؟ گفت: حتما، اما بعد از این کفش. قول داده ام زود بدوزمش.

امام باز فرمود: سید کریم! کفش مرا هم تعمیر کن؟ جواب سید باز همان بود.

امام برای بار سوم حرفش را تکرار کرد. این بار ولی، سید برخاست، امام را بوسید و گفت: من نوکر شما هم هستم، این قدر مرا امتحان نکنید. اگر یک بار دیگر تقاضایتان را تکرار فرمایید و مرا شرمنده کنید، همه را خبر می کنم و می گویم که شما اینجا هستید!.

امام لبخندی زد، خوشحال شده بود، از خوش قولی سید کریم.(۱)

ص:۱۳۲

۱- هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام، ص ۳۳۵ _ ۳۳۶.

فلج

دو پسرش را در زمان طاغوت از دست داده بود. از بس که بی تابی کرد و غصه خورد، فلج شد، چشم هایش هم به زحمت می دیدند. خیلی زود پیر شده بود.

قرار شد ببرند بیمارستان، بستریش کنند. شوهرش اما، ناراحت بود و نگران؛ هم نگران زنش، و هم بچه هایش که بی مادر چکار کنند.

فکری به ذهنش رسید؛ دلش شکست، و متوسل شد به امام زمان علیه السلام .

***

نصف شب بود، چراغ های خانه روشن شد. آمد ببیند چه خبر شده، نکند اتفاقی افتاده! دختر کوچکش دوید جلو. خیلی خوشحال گفت: بابا! مامانم خوب شد.

***

هم سالم شده بود و هم جوان. امام زمان علیه السلام شفایش داده بود. امام فرموده بود: بلند شو، به شرطی که دیگر بی تابی نکنی.(۱)

۱- هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام، ص۳۳۲_ ۳۳۳.

علی اکبر

ضعف و لاغری زیاد از یک طرف، دل درد شدید هم از طرف دیگر؛ وضعیت علی اکبر، واقعاً نگران کننده و بحرانی شده بود. سختی ها و شکنجه های اسارت در عراق، به این روز انداخته بودش.

***

همیشه قبل از خواب، نماز امام زمان علیه السلام را می خواند. از ۱۷ _ ۱۸ سالگی، ترک نکرده بود این کار را. دعایش هم فقط تعجیل در ظهور بود. این دفعه اما، دعایش شفای علی اکبر بود.

***

فردا صبح، شور و نشاط عجیبی در اردوگاه پیچیده بود، اسرا دسته دسته می آمدند کنار سلولی که علی اکبر در آن بستری بود، و زیارتش می کردند. حال علی اکبر دیگر خوب شده بود، خیلی خوب. امام زمان علیه السلام شفایش داده بود. (۱)

***

۱- هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام، ص ۳۳۶ الی ۳۴۰؛ روزنامه رسالت،۱۸/۸/۷۹، به نقل از مرحوم ابوترابی.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.

۲. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، قم، جامعه مدرسین حوزه، اول، ۱۴۰۷ق.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی ، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، قم، دار الذخائر، اول، ۱۳۶۸ق.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی ، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، تحقیق: موسسه صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، قم، موسسه صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، اول، ۱۴۱۶ق.

۵. ابن مشهدی ، محمد بن جعفر ، المزار الکبیر، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم، جامعه مدرسین حوزه، اول، ۱۴۱۹ق.

۶. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر،۱۳۸۹ق.

۷. اربلی، ابن أبی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، تبریز، بنی هاشمی، اول، ۱۳۸۱ق.

۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، تحقیق: جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الاسلامیه، دوم، ۱۳۷۱ق.

۹. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، بیروت، اعلمی، اول، ۱۴۲۵ق.

۱۰. حسینی دشتی، سید مصطفی ، معارف و معاریف، قم، دانش، ۱۳۷۶ش.

۱۱. خصیبی، حسین بن همدان، الهدایه الکبری، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ق.

۱۲. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الی الصواب، قم، الشریف الرضی، اول، ۱۴۱۲ق.

۱۳. راوندی، سعید بن هبه الله قطب الله ، الخرائج و الجرائح، تحقیق: موسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، قم، موسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، اول، ۱۴۰۹ق.

۱۴. رحمتی شهرضا، محمد ، هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام، انتشارات مسجد مقدس جمکران، اول، ۱۳۸۶ش

۱۵. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، اول، ۱۳۸۵ش.

۱۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه ، الامالی، بیروت، اعلمی، پنجم، ۱۴۰۰ق.

ص:۱۳۵

۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه ، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، دوم، ۱۳۹۵ق.

۱۸. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: محمد باقر خرسان، مشهد، نشر مرتضی، اول، ۱۴۰۳ق.

۱۹. طبری آملی، محمد بن جریر ، دلائل الامامه، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه، قم، بعثت، اول، ۱۴۱۳ق.

۲۰. طوسی، محمد بن حسن ، الغیبه، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، دار المعارف الاسلامیه، اول، ۱۴۱۱ق.

۲۱. طوسی، محمد بن حسن بن علی ، الامالی، تحقیق: مؤسسهٔ بعثت، قم، دارالثقافه للطباعه و النشر و التوزیع، اول، ۱۴۱۴ق.

۲۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعه العلمیه، اول، ۱۳۸۰ق.

۲۳. کراجکی، محمد بن علی، الرساله العلویه فی فضل امیر المومنین علیه السلام علی سائر البریه، تحقیق: عبدالعزیز کریمی، قم، دلیل ما، اول، ۱۴۲۷ق.

۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، دوم، ۱۳۶۲ش.

۲۵. کورانی عاملی ، علی ، معجم احادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه، قم، موسسه معارف اسلامی، اول، ۱۴۱۱ق.

۲۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق: جمعی از محققان، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق.

۲۷. محلاتی، ذبیح الله ، ریاحین الشریعه تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.

۲۸. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه للامام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم، انصاریان، سوم، ۱۳۸۴ش.

۲۶. مفید، محمد بن محمد ، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق: موسسه آل البیت علیهم السلام، قم، کنگره شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ق.

۳۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن ابی زینب ، الغیبه، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، صدوق، اول، ۱۳۹۷ق.

۳۱. نقاش حنبلی، ابو سعید، فوائد العراقیین، تحقیق: مجدی سید ابراهیم، قاهره، مکتبه القرآن،بی تا.

۳۲. نهاوندی، علی اکبر، عبقری الحسان، قم،مسجدجمکران،بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹